

شخصیت غالیانه ابوالخطاب و اکاوی موضع ائمه اطهار در برابر او و پیروانش

hajizadeh30@yahoo.com

یدالله حاجیزاده / دکتری تاریخ و تمدن اسلامی

دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۱ - پذیرش: ۱۳۹۳/۴/۱۵

چکیده

و اکاوی عقاید غلات در عصر ائمه اطهار و نوع مقابله امامان با آنها از اهمیت خاصی برخوردار است. آشنایی با نوع برخورد ائمه با غالیان، الگوی مناسبی برای مقابله با آنها ارائه می کند. ابوالخطاب به عنوان یکی از مهمترین غلات دوران ائمه، علاوه بر بیان عقاید افراطی، تأثیر بسیاری بر جریان غلو در زمان خود و غالیان پس از خود داشت. سؤالی که مطرح است اینکه ابوالخطاب چه عقاید غالیانه‌ای را مطرح کرد؟ و چه تأثیری در جریان غلو پس از خود داشت؟ و امامان با این شخصیت غالی و پیروانش چگونه برخورد کردند؟ امام صادق ابوالخطاب، عقائدی همچون نبوت و پیس الوهیت ائمه و در نهایت، الوهیت خودش را مطرح کرد و قالب به ابا حیگری شد. همچنین، حرکت منحرفانه وی، در پیدایش اسماعیلیه بی تأثیر نبود. اما در خصوص واکنش ائمه نسبت به او، باید گفت: با جدیت به مقابله با ابوالخطاب پرداخت و او را رسوا ساخت و از وی برائت جست و لعن و تکفیر کرد و از همنشینی با وی نهی نمود و سایر امامان نیز به منظور جلوگیری از تأثیرات مخرب وی، به نوعی همچون امام صادق با این جریان برخورد کردند.

کلیدواژه‌ها: امامان، امام صادق، ابوالخطاب، خطابیه، غلو، باور.

مقدمه

یکی از جریان‌های خطرناک و آسیب‌رسان در دوران ائمه اطهار^۱، جریان فکری غلو بود که از همان آغاز عصر ائمه^۲ تا پایان حضور ایشان باشد و ضعف تداوم یافت. اوج جریان فکری غلو در زمان امام صادق^۳ بود. سردمداران غلو در این دوره، عمدتاً افرادی فریب‌کار و شیاد بودند که الوهیت امام صادق^۴ و نبوت خویش را تبلیغ می‌کردند و بعض‌اً حتی مدعی الوهیت خویش نیز شدند. محمابن مقلاص، معروف به «ابوالخطاب» در رأس غلات این دوره بود که ابتدا خود را در زمرة اصحاب امام صادق^۵ جای داده بود. وی تقریباً همه عقاید غالیانه را بیان و تبلیغ کرد. فرقه «خطابیه»، سرشناس‌ترین فرقه خطابی، پیرو وی محسوب می‌شوند. هدف از پژوهش حاضر بررسی انحرافات ابوالخطاب و واکاوی جریان فکری غالیانه‌ای است که متأثر از این شخصیت غالی، تا مدت‌ها تداوم داشت. علاوه بر این، نوع برخورد امام صادق^۶ و دیگر امامانی که با ابوالخطاب و جریان فکری او مقابله کرده‌اند، به تصویر کشیده می‌شود. پژوهش حاضر در این سطح، فاقد پیشینه است. معمولاً نویسنده‌گانی که در موضوع غلو قلم زده‌اند به صورت گذرا و خلاصه، به ابوالخطاب و فرقه‌های متأثر از وی اشاره کرده‌اند. بنابراین، پژوهشی جامع که شخصیت او را بررسی کرده و برخورد تمامی امامان^۷ را با او و جریان فکری اش به تصویر کشیده باشد، انجام نگرفته است. تنها مقاله‌ای که در این زمینه نوشته شده، مقاله‌ای است با عنوان «شخصیت‌شناسی ابوالخطاب»، نوشته علیرضا کاوند (۱۳۸۲) به چاپ رسیده و در آن هرچند شخصیت ابوالخطاب و عقاید غالیانه او تا حدی به تصویر کشیده شده، اما به نوع برخورد امامان^۸ با وی اشاره نشده است.

نام و کنیه ابوالخطاب

نام ابوالخطاب، محمابن مقلاص بن ابی زینب‌اسدی کوفی (از موالی بنی اسد) است. علامه حلی در خلاصه الاقوال، نام او را «مقلاص» ذکر کرده است (حلی، ۱۴۱۷ق، ص ۴۲۹). همان‌گونه که آیت‌الله خویی و آیت‌الله سبحانی تذکر داده‌اند، نام او «مقلاص» نیست، بلکه نام پدرش «مقلاص» و نام خودش «محمد» است (خویی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۵، ص ۲۷۲؛ سبحانی، ۱۴۱۴ق، ص ۴۴۱).

بسیاری از منابع نام پدر وی را «مقلاص» با صاد ثبت کرده‌اند، ولی در رجال طوسی با سین آمده است (طوسی، ۱۴۱۵ق، ص ۲۹۶). ابن داود هم در رجالش به همین مطلب اشاره دارد (حلی، ۱۳۹۲ق، ص ۲۷۶). در برخی از منابع، القابی همچون آجدع، بزرگ (پارچه فروش) زرداد (سازنده زره) و

برآد(فروشنده بُرد) را پس از نام وی ذکر کرده‌اند. این القاب عمدتاً نشان از شغل و جایگاه اجتماعی او دارد. علاوه بر کنیه «ابوالخطاب»، از دیگر کنیه‌های او به «ابوسماعیل» (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۹۰) و «ابوالظیبان» (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۷۵، ص ۲۹۰؛ خوئی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۵، ص ۲۵۶) نیز می‌توان اشاره کرد.

شخصیت ابوالخطاب پیش از انحراف

ابوالخطاب در ابتدا از اصحاب امام صادق بود (برقی، ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۱۰؛ طوسی، ۱۴۱۵ق، ص ۲۹۶) و از جایگاه و اعتبار بالایی برخوردار بود (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۶۶، ص ۲۲۰)، تا جایی که حتی در موقعی ائمه اطهار از وی تمجید کرده‌اند. از گفتار ابن غصائری، که می‌گوید: «... حدثنا ابوالخطاب فی ایام استقامته، پیداست که ابوالخطاب مدتنی بر مسیر هدایت بوده است» (ابن غصائری، ۱۴۲۲ق، ص ۸۸). در احادیث ائمه معصوم نیز به ایمان عاریه‌ای او اشاره شده، که نشان‌دهنده منحرف نبودن وی در مراحل ابتدایی است (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۴۱۸؛ طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۹۶؛ طبری، ۱۴۱۳ق، ص ۳۳۰). در منابع اشاره شده، او پیش از بیان عقاید غالیانه‌اش، سؤالات برخی از شیعیان را (از کوفه) برای امام صادق می‌برد و جواب‌های حضرت را برای ایشان (به کوفه) می‌آورد. علی بن عقبه می‌گوید: «کان ابوالخطاب قبل آن یفسد، هو يحمل المسائل لاصحابنا و يجيء بجواباتها» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۵، ص ۱۵۰؛ طوسی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۴).

از ابن ابی عمر نیز روایت شده است: شیعیان وقتی آن اتفاقات برای ابوالخطاب افتاد، نزد امام صادق آمدند و از آن حضرت خواستند شخصی را به آنان معرفی کند که در امر دین و احکام شرعی بتوانند او را کمک بگیرند (خوئی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۹، ص ۳۱۸). از این روایت پیداست که ابوالخطاب پیش از انحرافش، از سوی امام صادق به عنوان معتمد شیعیان که سؤالات خویش را از وی پرسند، معرفی شده بود. بر اساس روایتی دیگر، حمران بن اعین در سؤالی که از امام صادق پرسیده، او را مورد اعتماد معرفی کرده است (صفار، ۴، ۱۴۰۴ق، ص ۴۵۲ و ۲۵۸). قاضی نعمان مغربی نیز وی را (قبل از انحرافش) از داعیان امام صادق معرفی کرده است (قاضی نعمان، ۱۳۸۳ق، ج ۱، ص ۴۹).

بر اساس نقل علامه مجلسی، شیعیان روایات زیادی از ابوالخطاب نقل کرده‌اند (مجلسی، ۱۳۶۳، ص ۵۳). سؤالی که در اینجا مطرح است اینکه آیا روایات ابوالخطاب، پیش از انحرافش و به تعبیری، در زمان استقامتش، مقبول است یا خیر؟ ابن غصائری این روایات را نمی‌پذیرد (ابن غصائری، ۱۴۲۲ق، ص ۸۸). علامه حَلَّی نیز در خلاصه الاقول، ضمن اشاره به غلو ابوالخطاب و ملعون شدن وی،

رأی ابن غضائیری را نقل کرده و مطلبی بر آن اضافه نکرده است (حلی، ۱۴۱۷ق، ص ۳۹۲). اما شیخ طوسی روایات ابوالخطاب پیش از انحرافش را پذیرفته است (طوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۵۱). علامه مجلسی نیز ضمن پذیرش این مطلب، می‌نویسد: روایاتی هم که در حال انحراف از وی نقل شده، درصورتی که دیگران آن روایت را نقل کرده باشند، پذیرفته شده است (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۵۳، ص ۳۹). آیت‌الله خوئی نیز با استناد به کلام شیخ طوسی در علة الاصول می‌نویسد: «... بنابراین، محمدبن‌ابی‌زینب پیش از انحرافش قابل اعتماد است» (خوئی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۵، ص ۲۷۱). ایشان به روایاتی در این خصوص استناد کرده است.

در اینکه روایات ابوالخطاب پیش از انحرافش پذیرفتی باشد، بحثی نیست، اما به نظر می‌رسد تعیین اینکه کدامیک از روایات وی قبل از انحرافش صادر شده، مشکل است. برخی گفته‌اند: مرز میان دوره استقامت و انحراف او دقیقاً معلوم نیست (کاوند، ۱۳۸۲، ص ۱۰۹). بدون شک، او در دوره امام باقر^ع و اوایل دوره امام صادق^ع منحرف نبوده است. بنابراین، اگر روایتی را در دوره امام باقر^ع و یا اوایل دوره امام صادق^ع نقل کرده است و یا تصریح شود که فلان روایت در دوره استقامت او نقل شده، پذیرفتی است.

آغاز انحراف ابوالخطاب

بر اساس نقل منابع، ابوالخطاب خود را به امام صادق^ع و یاران آن حضرت پیوند داده بود (شهرستانی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۲۱۰). وی پیش از آشکارسازی عقاید غالیانه‌اش، با حضور در محضر امام صادق^ع تلاش می‌کرد این گونه و انمود کند که امام صادق^ع برخی از اسرار را از یارانش مخفی می‌کند، اما ابوالخطاب را از این امور آگاه می‌سازد. ابن اثیر پس از اشاره به ابوالخطاب و سخنان غالیانه او و دیگر فریب‌کاران، می‌نویسد: «آنها خود را شیعه آل محمد دانستند تا به واسطهٔ تشیع، بتوانند کار خود را انجام دهند و عوام را به خود جلب و اهالی بلاد را تسخیر کنند. آنها به زهد و تقوا و عبادت هم ظاهر کردند تا مردم را فریب دهند، و حال آنکه خود مخالف آن بودند» (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۸، ص ۲۸).

معاویه بن حکیم از جدش روایت می‌کند: «در مجلس امام صادق^ع بودم، ابوالخطاب هم حضور داشت. قتی همه رفتند... ابوالخطاب از من نیز می‌خواست که بیرون بروم، ولی امام هر بار می‌فرمودند: او با من کار دارد. یک بار هم به امام نزدیک شد و به محاسن حضرت دست زد. سپس ابوالخطاب بیرون رفت. امام صادق^ع به من فرمودند: ابوالخطاب می‌خواهد بگوید که امام، من را آگاه می‌کند، اما از

تو پنهان می‌سازد؛ او میخواهد بگوید: به من نزدیک‌تر است. به یارانم این گونه بگو...» (طوسی، ۱۳۴۸، ۲۹۵) این روایت گویای این مطلب است که ابوالخطاب با نزدیک ساختن خویش به امام صادق علیه السلام داشت یاران آن حضرت را فریب دهد و خود را صاحب سر آن حضرت معرفی کند. بدون شک، انحراف ابوالخطاب از زمان امام صادق علیه السلام آغاز شده است. بنابراین، روایتی که صفار و کلینی درباره انحراف ابوالخطاب در زمان امام باقر علیه السلام دارند، نادرست است. در این روایت، امام باقر علیه السلام هلاکت ابوالخطاب را ناآگاهی از تأویل «محدث» و «نبی» دانسته‌اند (صفار، ۱۴۰۴ق، ص ۳۲۰؛ کلینی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۷۰).

عقاید غالیانه ابوالخطاب

ابوالخطاب، سرشناس‌ترین و مهم‌ترین غالی دوره ائمه اطهار علیه السلام و مشخصاً دوره امام صادق علیه السلام بود. او وارث تمامی حرکات غلو پیشین و به تعبیری، «نظم دهنده حرکات غالیان پیشین» (شیعی، ۱۹۸۲، ۱۴۶) بود. در ادامه، به عقاید غالیانه او اشاره می‌شود:

۱. اعتقاد به نبوت و سپس الوهیت ائمه اطهار

ابوالخطاب در مراحل اولیه غلوش - قریب سال ۱۳۵ هجری - مدعی شد که امام صادق علیه السلام به او غیب بخشیده و حضرت از امور غیبی مطلع است (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۹۱). او دعوت خویش را در کوفه نشر داد و مدعی شد امام صادق علیه السلام او را قیم و وصی پس از خویش قرار داده و اسم اعظم را به او تعلیم داده است (اعتری قمی، ۱۳۶۰، ص ۵۱؛ نویختی، ۱۴۰۴ق، ص ۴۲). او ائمه معصوم علیهم السلام را فرزندان و دوستان خدا «ابناء الله و احباؤه» می‌دانست (شهرستانی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۲۱۰؛ اسفراینی، بی‌تا، ۳۲۰) و معتقد بود: الوهیت، نوری در نبوت و نوری در امامت است، و این عالم از این آثار و نورها خالی نیست (شهرستانی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۲۱۰). او مدعی نبوت و سپس الوهیت ائمه اطهار علیه السلام شد (شهرستانی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۲۱۰؛ سبحانی، بی‌تا، ج ۷، ص ۱۶).

حمران بن اعین می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا شما پیامبرید؟ حضرت فرمودند: نه. به حضرت گفتم: شخصی قابل اعتماد به من گفت: شما پیامبرید! حضرت فرمودند: آیا ابوالخطاب این سخن را گفته است؟ (صفار، ۱۴۰۴ق، ص ۲۵۸ و ۴۵۲)

احتمالاً ابوالخطاب پس از این، پا را فراتر نهاد و مدعی نبوت خویش و الوهیت ائمه اطهار علیه السلام شد.

(قاضی نعمان، ۱۳۸۳ق، ج ۱، ص ۴۹). در واقع، یکی از بارزترین عقاید غالیانه ابوالخطاب، ادعای الوهیت امام جعفر صادق است (اسفراینی، بی‌تا، ص ۱۰۶؛ قاضی نعمان، ۱۳۸۳ق، ج ۱، ص ۴۹). گفته شده است او خیمه‌ای در «گُناسه» کوفه – که در جهت دروازه غربی کوفه قرار داشت – (براقی، ۱۴۰۷ق، ص ۱۴۸) نصب کرده بود و در آن خیمه، پیروانش را به عبادت امام جعفر صادق فرا می‌خواند (شهرستانی، ۱۳۶۴، ص ۲۷). او (احتمالاً در ایام حج) خطاب به امام صادق «لیک» می‌گفت (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۲۹؛ قاضی عبدالجبار، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۰۲).

ابوالخطاب برای اثبات الوهیت امام صادق مدعاً بود: جعفر صادق این شخصی نیست که شما او را می‌بینید، نزول وی به این عالم، سبب شده است چنین صورتی پیدا کند و مردم او را در این صورت خاص بینند (شهرستانی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۲۱۱؛ سبحانی، بی‌تا، ج ۸، ص ۴۲). در روایتی آمده است: امام صادق در حالی که بسیار ناراحت بودند، به مفضل بن عمر فرمود: این دروغگو (ابوالخطاب) گمان می‌کند من خدا هستم (قاضی نعمان، ۱۳۸۳ق، ج ۱، ص ۵۰). از خود ابوالخطاب نقل شده است: «امام صادق را در حجر (اسماعیل) نشسته دیدم و از ایشان تقاضا کردم خودش را در عظمت و ملکوت به من نشان دهد... دیدم آسمان و زمین و خلائق در قبضه اوست. سپس فرمود: من رکن حجرالاسود هستم، او درحالی که خانه خدا را بر انگشتانش در آسمان بلند کرده بود، به من نشان داد...» (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص ۵۵).

با توجه به مطالبی که در پی می‌آید، به نظر می‌رسد ابوالخطاب تلاش داشت تا خود را به عنوان برگزیده و واسطه میان آن حضرت و مردم معرفی کند. سعدبن عباد الله اشعری قمی ضمن اشاره به افرادی همچون مغیرة بن سعید و بیان بن سمعان، که خود را پیامبر، و آل محمد را خدا می‌دانستند، به اعتقاد ایشان در خصوص بایت خویش اشاره کرده، سپس می‌نویسد: آنها ادعا داشتند که جعفر بن محمد را به عنوان رب و خالق در ملکوت و عظمتش دیده‌اند...» (همان). مخمسه نیز (به عنوان گروهی از یاران ابوالخطاب) معتقد به نبوت و بایت غالیانی همچون ابوالخطاب، بیان بن سمعان، صائب نهادی، و مغیرة بن سعید بودند (همان، ص ۵۷).

در عبارتی که از ابن‌اثیر نقل شده است، ابوالخطاب ادعا می‌کند هر کسی ائمه اطهار و «ابواب» را بشناسد، واجبات و محرامات از وی برداشته می‌شود (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۸، ص ۲۸). این مطلب نیز حاکی از آن است که ابوالخطاب ضمن اعتقاد به الوهیت یا نبوت امام صادق خود را به عنوان باب و واسطه ایشان می‌دانست.

۲. ادعای الوهیت خویشن

وقتی ابوالخطاب از سوی امام صادق طرد و لعن شد، عقاید غالیانه دیگری، به ویژه درباره خودش، مطرح کرد. او ابتدا مدعی امامت (شهرستانی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۱۰) و سپس مدعی نبوت و رسالت شد و حتی خود را در زمرة ملائکه و فرستاده‌ای به سوی زمینیان و حجت بر آنها معرفی کرد (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص ۵۱؛ نویختنی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۴۲). برخی از منابع اشاره دارند که وی پس از طرد شدن از سوی امام صادق مدعی الوهیت گردید (اسفراینی، بی تا، ص ۱۰۶؛ سمعانی، ۱۳۸۲، ج ۵، ص ۱۶۱). بر اساس نقلی، او خود را «جعفرین محمد» دانست که به هر شکلی بخواهد درمی‌آید (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص ۵۱). گروهی از خطابیه اشاره دارند مردی در مدینه از امام جعفر صادق سؤالی پرسیده و حضرت به وی جواب داده بود. وقتی به کوفه آمد، همان سؤال را از ابوالخطاب پرسید، ابوالخطاب گفت: آیا همین سؤال را در مدینه از من نپرسیدی؟ (همان، ص ۵۱) این حکایت نشان می‌دهد که پیروان ابوالخطاب معتقد بودند: او به هر شکلی که بخواهد می‌تواند درآید.

۳. اباحتی گری

ابوالخطاب مدعی بود امام صادق به او فرموده است: وقتی به حق رسیدی، هر کاری می‌خواهی انجام بده (صدقه، ۱۳۷۹، ص ۳۸۸). او می‌گفت: هر کس امام را بشناسد هرچه بروی حرام بوده است، حلال می‌شود. (قاضی نعمان، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۵۰). او مدعی بود هریک از عبادات دارای باطنی است و خداوند بر اولیای خویش، خواص و کسانی که ائمه اطهار و ابواب را بشناسند، نماز و زکات و سایر امور را واجب نکرده است، و هیچ چیز را بر آنان حرام نکرده و حتی نکاح مادران و خواهران را بر ایشان مباح کرده است (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۸، ص ۲۸). این ادعاهای در صورت صحت، نشان‌دهنده اباحتی گری اوست که به صورت گسترده، در میان پیروانش تداوم یافته بود. در نقلی آمده است: هر گاه انجام واجبی بر یارانش سخت می‌آمد، نزد او می‌آمدند و از او می‌خواستند آن واجب را از آنان بردارد. او نیز آنان را به ترک آن واجب فرا می‌خواند (قاضی نعمان، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۵۰). وی معتقد بود: منکراتی همچون فحشا و شراب، و واجباتی همچون نماز و روزه، نام مردانی هستند (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۹۱). در همین زمان، از امام صادق سؤال شد: آیا شما فرموده‌اید: شراب و قمار و بت‌ها، «مردانی» هستند؟! (همان، ص ۲۹۱).

ابن قتبیه اشاره دارد ابوالخطاب یارانش را به شهادت دروغ در برابر مخالفان امر می‌کرد و خون و زنان مخالفان را بر یارانش حلال می‌دانست (دینوری، بی تا، ص ۶۲۳؛ قاضی نعمان، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۵۰).

قتل ابوالخطاب

سرانجام، ابوالخطاب در دوره منصور خلیفه عباسی (۱۳۲-۱۵۸) و در سال ۱۳۸ هجری (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۹۶) احتمالاً برای ترویج عقاید خویش و یا تحقیق بخشیدن به اهداف سیاسی اش، تصمیم به قیام گرفت. او با ۷۰ نفر از یارانش، در مسجد کوفه قیام خویش راعلنی کرد و به دستور منصور، توسط عیسیٰ بن موسی، عامل ابوجعفر منصور عباسی، دستگیر شد و در کناسه کوفه به دار آویخته شد (نوبختی، ۱۴۰۴ق، ص ۷۰). گفته شده است: عیسیٰ بن موسی گروهی از یارانش را برای دستگیر کردن وی به مسجد (کوفه) فرستاد. جنگ شدیدی بین پیروان ابوالخطاب و نیروهای عیسیٰ بن موسی رخ داد. یاران ابوالخطاب در این درگیری، به جای سلاح، از «نی» بهره می‌بردند. ابوالخطاب به آنان گفته بود: نی های شما، کار نیزه ها و سایر سلاح ها را خواهد کرد و سلاح های ایشان در شما اثر گذار نخواهد بود! وقتی ۳۰ نفر از آنان کشته شدند و خلاف ادعای ابوالخطاب ثابت شد، یاران باقی مانده ابوالخطاب به وی اعتراض کردند و او در جواب گفت: «اگر در باره شما بداء شده است، گناه من چیست؟ (اعتری قمی، ۱۳۶۰، ص ۸۱-۸۲؛ نوبختی، ۱۴۰۴ق، ص ۷۰) این بیان نشانه عقیده فریب کارانه ابوالخطاب به «بداء» است.

ابوالخطاب و اسماعیلیه

هر چند برخی از نویسندهای کان، «اسماعیلیه» را همان «خطابیه» دانسته‌اند (نوبختی، ۱۴۰۴ق، ص ۶۹؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص ۸۱)، اما برخی از محققان احتمال پیوستگی شدید ابوالخطاب و اسماعیل بن جعفر صادق و تأثیرگذاری ابوالخطاب بر اسماعیل را انکار کرده‌اند (موسی بجنوردی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۴۳۵). برخی دیگر از منابع به ارتباط فرقه اسماعیلیه با عبدالله بن میمون، معروف به «قداح» سخن گفته‌اند. به گفته ابن ندیم، وی که مؤسس فرقه اسماعیلیه خوانده شده، به همراه پدرش از پیروان ابوالخطاب بودند (ابن ندیم، ۱۳۵۰، ص ۲۶۴). هر چند بر اساس نقل کشی، امام باقر از وی تجلیل کرده است (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۴۶)، اما برخی از پژوهشگران به نقش فعال وی در نشر افکار خطابیه اشاره دارند و او را حلقة وصل بین خطابیه و اسماعیلیه شمرده (سبحانی، بی‌تا، ج ۸ ص ۵۶) و اصولاً ریشه‌های اسماعیلیه را مربوط به خطابیه دانسته و از نقش میمون بن دیسان و پسرش عبدالله بن میمون و شاگردش مشهور به «دندان» سخن گفته‌اند. (همان، ج ۸، ص ۵۵)

پیروان ابوالخطاب در زمان امام صادق

فرقه «خطاییه» یا «خطاییه مطلقه» (همان، ج ۷، ص ۱۶) به عنوان یکی از مهم‌ترین و سرشناس‌ترین فرقه‌های غالی، پیروان ابوالخطاب بوده‌اند. منابع فرقه‌شناختی عقاید غالیانه زیادی را به پیروان ابوالخطاب نسبت داده‌اند.

از عقاید غالیانه آنها می‌توان به نمونه‌های ذیل اشاره کرد: بوت ائمه معصوم، نبوت ابوالخطاب (جرجانی، ۱۴۱۲ق، ص ۴۴)، حلول روح خداوند در اشخاص، الوهیت ائمه اطهار و بهویژه الوهیت امام جعفر صادق (نوبختی، ۴۰۴ق، ص ۴۲)، الوهیت ابوالخطاب (سمعانی، ۱۳۸۲ق، ج ۴، ص ۲۱۹)، برتری ابوالخطاب بر امام صادق، اباحتیگری (نوبختی، ۴۰۴ق، ص ۴۲)، تأویل آیات قرآن در جهت اباحتیگری (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص ۵۴-۵۵)، و انکار قیامت (قدسی، بی‌تاء، ج ۵، ص ۱۳۱؛ جرجانی، ۱۴۱۲ق، ص ۴۴).

شخصیت ذی‌نفوذ و تأثیرگذار ابوالخطاب علاوه بر ایجاد پیروانی که آنها را به نام «خطاییه» می‌شناسیم، سبب ایجاد فرقه‌های متعدد دیگری همچون «معمریه» (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص ۵۳) «عمیریه» (اشعری، ۱۴۰۰ق، ص ۱۲)، «مفضلیه» (جنندی، ۱۳۹۷ق، ص ۳۷۳) و «اصحاب سری» (نوبختی، ۱۴۰۴ق، ص ۴۳؛ اشعری، ۱۴۰۰ق، ص ۵۲) نیز شده است که از فرقه‌های خطاییه محسوب می‌شوند. بدون شک، ابوالخطاب همه فرقه‌های غلات قبل و بعد از خود را تحت الشعاع قرار داد و بسیاری از غلات پس از وی عقایدشان را از او اقتباس کرده‌اند.

تداوم جریان فکری ابوالخطاب در دوران سایر امامان

هرچند بیشتر پیروان ابوالخطاب از غالیان زمان امام صادق بودند، اما جریان غالیانه‌ای که او پس‌ریزی کرد در این زمان به پایان نرسید. این جریان افراطی در سایر ادوار امامت، حتی تا عصر غیبت صغرا نیز تداوم یافت. در ادامه، تأثیراتِ مخرب ابوالخطاب را در سایر ادوار امامت پی می‌گیریم:

۱. دوره امام موسی کاظم و امام رضا

هرچند در دوره امام موسی بن جعفر شواهد زیادی دال بر وجود غالیانی که طرفدار ابوالخطاب باشند، وجود ندارد، اما احتمالاً در این زمان، وی طرفدارانی، بهویژه در کوفه، داشته است. امام موسی بن جعفر در روایتی ابوالخطاب را به همراه برخی دیگر از سران غلات، از کسانی معرفی کردند که بر امامان معصوم دروغ می‌بستند (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۴۸۳). احتمالاً سخن حضرت در جهت

رسواسازی ابوالخطاب و نادرست شمردن راه کسانی بوده است که در این زمان از طرفداران وی محسوب می‌شدند.

در دوره امام رضا<ص>، یکی از غالیان خطابی، محمدبن موسی بن حسین بن فرات جعفی (همان، ص ۵۵۴) از غلاتِ ساکن کوفه بود (نجاشی، ص ۳۶۳ ۱۴۱۶ق، نویری، ۱۴۲۳ق، ج ۴، ص ۱۵۴). امام رضا<ص> در روایتی، به دروغگو بودن و خطابی بودن وی اشاره کردند (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۵۰۵). ابن فرات مدعی بایت و نبوت خویش بود (همان) و به عنوان «شارب خمر» معروفی شده است (همان، ص ۵۵۴) که نشان از ابا حی گری او و احتمالاً تأثیرپذیری او از ابوالخطاب دارد.

از دیگر نشانه‌های تأثیرات جریان ابوالخطاب در این زمان، می‌توان به جعل و رواج احادیث غالیانه اشاره کرد. در برخی روایات، امام رضا<ص> به تأثیرگذاری ابوالخطاب بر اهل کوفه اشاره کردند (همان، ص ۲۲۴؛ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۲۶۸).

۲. دوره امام جواد<ص>

بر اساس حدیثی از امام جواد<ص>، برخی از غالیان این دوره خطابی و از داعیان ابوالخطاب بودند. امام جواد<ص> در روایتی، هاشمبن ابی هاشم، ابوالغم و جعفرین واقد را از کسانی که مردم را به سوی ابوالخطاب و آنچه ابوالخطاب به آن دعوت می‌کرد، خوانده‌اند (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۵۲۹). آیت الله خوئی، هاشمبن ابی هاشم را از اصحاب و داعیان ابوالخطاب شمرده است (خوئی، ۱۴۱۳ق، ج ۲۰، ص ۲۶۳). در روایتی، به غلوٰ جعفرین واقد در زمان امام صادق<ص> اشاره شده است. در این روایت، امام صادق<ص> غالیانی همچون جعفرین واقد و یاران ابوالخطاب را بدتر از یهود و نصارا و زرتشیان و مشرکان بر شمرده‌اند (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۳۰۰-۳۰۱).

حسن بن علی بن ابی عثمان، مشهور به «السجاده»، نیز از دیگر غالیان دوره امام جواد<ص> بود که عقاید غالیانه‌ای در خصوص ابوالخطاب داشت. کشی به نقل از نصرین صباح می‌نویسد: حسن بن علی بن عثمان (السجاده) روزی از من درباره محمدبن ابی زینب (ابوالخطاب) و محمدبن عبدالله بن عبدالطلب<ص> سوال کرد که کدامیک برترند؟ من از وی خواستم خودش جواب دهد. او گفت: محمدبن ابی زینب اسلی برتر است! چراکه قرآن کریم در آیاتی همچون «وَلَوْلَا أَنْ يَتَّسَاءَ لَقَدْ كَيْدُتَ تَرْكُنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» (اسراء: ۷۴) و «لَئِنْ أُشْرِكْتَ لَيْخَبَطَنَ عَمَلُكَ» (زمرا: ۶۵) محمدبن عبدالله را عتاب کرده، اما ابوالخطاب اینچنین سرزنش نشده است! (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۵۷۱) این

روایت علاوه بر آنکه کوتاه‌فکری و جهالت این غالی را نشان می‌دهد، بیانگر هم‌رأی و حرکت وی در خط ابوالخطاب است.

از دیگر غالیان این دوره، که در خط فکری ابوالخطاب بودند، می‌توان به ابوجعفر محمدبن عبدالله بن مهران (معروف به «ابو جعفر کرخی») اشاره کرد. وی از اصحاب امام جواد (طوسی، ۱۴۱۵ق، ص ۳۷۸) و امام هادی **بود** (طوسی، ۱۳۴۸ش، ص ۳۹۱). بسیاری از منابع وی را غالی دانسته‌اند (همان، ص ۴۴۳ و ۵۷۱؛ ابن‌غضائیری، ۱۴۲۲ق، ص ۹۵). وجود کتابی همچون *مقتل ابی الخطاب و مناقب ابی الخطاب*، در آثار وی (نجاشی، ۱۴۱۶ق، ص ۳۵۰) دلالت بر دلستگی وی به این شخصیت غالی و احتمالاً خطابی بودن وی دارد.

۳. دوره امام هادی **تا پایان غیبت صغرا**

یکی از غالیان زمان امام هادی **که تا عصر غیبت صغرا زنده و به نشر عقاید غالیانه‌اش مشغول بود، محمدبن نصیر نمیری است** (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۳۹۸؛ طبرسی، ۱۳۸۶ق، ج ۲، ص ۴۷۴؛ ابن‌ابی‌الحید، ۱۳۷۸ق، ج ۸، ص ۱۲۲).

در اینکه محمدبن نصیر نمیری از پیروان ابوالخطاب بوده تردید است، اما «نصیریه» به عنوان پیروان وی، ابوالخطاب را در سلسله مراتب مقدسان خود، به عنوان «باب» می‌شناختند و همواره شخصیت او را با سلمان فارسی مقایسه می‌کردند. در احادیثی که میمون بن قاسم طبرانی (م ۴۲۶ق)، رهبر بر جسته و نویسنده پرکار مذهب نصیریه (باراشر، ۱۳۸۸، ج ۸، ص ۱۵۵)، نقل می‌کند، ابوالخطاب را در الوهیت امام صادق **شريك** می‌داند (همان، ص ۱۶۷). «این احادیث علاوه بر آنکه با عقیده خطابیه دال بر الوهیت امام صادق **منطبق** است، شباهتی را میان آموزه‌های نصیریه و خطابیه بیان می‌کند که ابوالخطاب را باب امام موسی کاظم **می‌دانستند**» (همان، ص ۱۶۸). به نقل از *المعارف* طبرانی (ص ۷۸)، در مقاله «شعائر و عقاید مذهب نصیریه» آمده است: «ابوالخطاب و دیگر شخصیت‌های مهم غلات... نماینده افراد شایسته و دوستان نصیریه بودند. این افراد بعدها جزئی از مکتب نصیریه شدند و از آنها به عنوان بواب دوازده امام شیعیان یاد می‌کنند» (همان).

در دوره امام حسن عسکری **نیز ابوالخطاب** طرفدارانی داشت. شاید به همین سبب است که یکی از اصحاب امام حسن عسکری **به نام «ابو ساحق ابراهیم بن ابی حفص کاتب»** کتابی در رد غلات و ابوالخطاب نوشته است (نجاشی، ۱۴۱۶ق، ص ۱۹).

شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد در عصر غیت صغرا نیز جریان فکری ابوالخطاب تداوم داشته است؛ چراکه برخی از شیعیان در این خصوص، از حضرت حجت‌الله سؤالاتی پرسیده‌اند (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۹۱؛ صدوق، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۴۸۵).

نوع برخورد امامان با ابوالخطاب و جریان متأثر از او

با توجه به ظهور ابوالخطاب در دوره امام صادق طبیعی است که بیشترین موارد برخورد با وی از سوی امام صادق صورت گرفته باشد. پس از امام صادق سایر امامان نیز به منظور جلوگیری از تأثیرات مخرب جریان فکری او، هر کدام به نوعی با آن برخورد داشته‌اند.

۱. برخورد امام صادق با ابوالخطاب

هرچند دوره امام صادق، دوره ظهور بیشترین و خطرناک‌ترین غالیان بود و امام صادق با سردمداران آنها به شدت برخورد کردند، اما بدون شک، بیشترین و سخت‌گیرانه‌ترین برخوردها در این دوره، با ابوالخطاب صورت گرفته است. این امر خود نشانه‌ای بر میزان انحراف این غالی خطرناک و تلاش امام صادق در بی‌شمر کردن تبلیغات غالیانه است. بر اساس برخی از روایات، امام صادق همانند دیگر پیشوایان دینی، یکی از وظایف غیرقابل اغماض خویش را برخورد با غالیان می‌دانستند. در روایتی، مصادف - یکی از یاران امام صادق - می‌گوید: وقتی خبر تلییه عده‌ای از کوفیان را به امام صادق دادم، حضرت سجده کردند... و فرمودند: ای مصادف، اگر عیسی در خصوص آنچه نصارا درباره او می‌گفتند، سکوت می‌کرد، سزاوار بود خداوند شنوایی و بینایی اش را از او بگیرد، و اگر من درباره ابوالخطاب سکوت کنم سزاوار است خداوند همین بلا را بر سرم آورد (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۹۸-۲۹۹).

الف. برائت از ابوالخطاب و یارانش: امام صادق از سخنان غالیانه ابوالخطاب درباره خویش، برائت جستند (همان، ص ۲۲۶). در نقلی آمده است: وقتی امام صادق شنیدند ابوالخطاب و یارانش مدعی الوهیت ایشان شده‌اند و به نام آن حضرت «لبیک» گفته‌اند، حضرت از سخنان آنان برائت جستند (بی‌نام، ۱۴۰۵ق، ص ۴۶). در نمونه دیگر، امام صادق از ابوالخطاب و پیروانش به سبب اباحی‌گری آنها برائت جستند و فرمودند: من فرزند رسول خدا هستم... اگر خدا را اطاعت کنم به من رحم خواهد کرد، و اگر خدا را نافرمانی کنم مرا به شدت عذاب خواهد نمود (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۲۶). در

این حدیث، امام صادق لزوم اطاعت همه افراد را از خداوند متذکر شدند و خود را با وجود اینکه فرزند رسول خدایند، مصون از عذاب الهی ندانستند.

ب. نهی از همنشینی با ابوالخطاب: امام صادق در روایات متعددی از همنشینی و ارتباط با ابوالخطاب نهی کردند. نهی از همنشینی با غالیان، به سبب تأثیرات منفی بود که در اثر همنشینی با غالیان پدید می‌آمد. در روایتی امام صادق از عاقبت برخی از یاران ابوالخطاب اظهار تأسف کردند. سپس یکی از یاران ابوالخطاب به نام ابن الاشیم را نام بردن و فرمودند: «او و برخی از یارانش و حفص بن میمون نزد من می‌آمدند و از من سؤالاتی می‌پرسیدند. من آنان را به سوی حق راهنمایی می‌کردم، اما آنان از نزد من خارج می‌شدند و نزد ابوالخطاب می‌رفتند و ابوالخطاب برخلاف سخنان من، مطالی به آنان می‌گفت و آنها سخن او را می‌پذیرفتند و حرف مرا رها می‌کردند» (همان، ص ۳۴۴). این روایت گویای این مطلب است که همنشینی با غالیان، گاهی سبب می‌شود افراد تحت تأثیر غالیان، برخلاف دستورات ائمه معصوم عمل کنند.

در یک نمونه، امام صادق با اشاره به ابوالخطاب و سایر غالیان، از مفضلین عمر خواستند با آنها نشست و برخاست نداشته باشد، از خوردن و آشامیدن با آنها اجتناب نماید و با ایشان مصافحه نکند (همان، ص ۲۹۷).

شخصی می‌گوید: نزد امام صادق بودم. آن حضرت مردی را از همنشینی با «سفله» نهی کردند. امام به او فرمود: «از سفله دوری کن». من که با بی‌قراری در پی شناسایی او بودم، وقتی درباره او پرسش کردم، فهمیدم که او غالی است (همان، ص ۳۰۷). هرچند در این روایت، نام آن فرد مشخص نشده است، اما احتمال دارد مقصود حضرت از «سفله» ابوالخطاب باشد؛ چراکه در روایتی دیگر، امام صادق، ابوالخطاب را «سفله» خواندند و از ارتباط با وی نهی کردند. (همان، ص ۲۹۵)

در روایتی دیگر، امام صادق ضمن اشاره به تجسم شیطانی به نام «مُذہب» بر ابوالخطاب، از شیعیان خواستند که از وی دوری گزینند (همان، ص ۲۹۳).

در روایتی دیگر، آن حضرت از ابوالخطاب و یارانش یاد کردند و از همنشینی با کسانی که با ایشان هم رأی هستند، نهی نمودند (طبرسی، ۱۳۸۶ق، ج ۲، ص ۴۷۰).

وقتی امام صادق ادعای ابوالخطاب را مبنی بر الوهیت خویش (الوهیت امام) شنیدند، سوگند یاد کردند که هرگز با وی همنشین نخواهند شد (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۳۰۰).

در حدیث دیگری، آن حضرت ضمن اشاره به ابوالخطاب و یارانش اعلام کردند که آنها کشته خواهند شد و از اصحاب خویش خواستند که از ایشان دوری کنند (همان، ص ۲۹۲).

هشدارهای مکرر امام صادق علیه السلام و نهی از همنشینی با غالی خطرناکی همچون ابوالخطاب، نشان‌دهنده تلاش‌های امام صادق علیه السلام در بی‌اثر کردن تبلیغات غالیانه‌ی وی و در حقیقت، به منظور محکوم کردن وی بوده است.

ج. دروغگو خواندن و رسوسازی ابوالخطاب: به نظر می‌رسد جایگاه نسبتاً موجه ابوالخطاب در میان یاران امام صادق علیه السلام (قبل از انحرافش) و در مرحله بعد، عقاید غالیانه‌ی او و تلاش وی در نفوذ دادن عقایدش در میان شیعیان، سبب صدور روایات متعدد امام صادق علیه السلام در رسوسازی وی و خشناکی اقدامات این غالی سرشناس شده است. دقت در احادیث متعدد امام صادق علیه السلام نشان‌گر این است که آن حضرت خواستار آگاهی تمامی شیعیان از فریب‌کاری‌های ابوالخطاب بوده‌اند.

امام صادق علیه السلام ادعاهای دروغ وی و از جمله این ادعاییش را که «حضرت دستش را بر سینه او گذاشتند و فرمودند: نگه دار و فراموش نکن، رد کردند (همان، ص ۲۹۱-۲۹۲). در این روایت، امام صادق علیه السلام ادعای غالیانه‌ی او مبنی بر داشتن علم غیب را انکار کردند.

امام صادق علیه السلام در روایتی، ضمن لعن ابوالخطاب، او را کافر، فاسق و مشرکی معرفی کردند که در عذاب، با فرعون همنشین است (همان، ص ۲۹۶).

همنشینی و حشر ابوالخطاب با فرعون، که در این روایت به آن اشاره شده، شاید به این سبب است که فرعون نیز دم از الوهیت خویش می‌زد و خود را «برترین خدا» معرفی می‌کرد؛ همان‌گونه که ابوالخطاب پس از طرد شدن از سوی امام صادق علیه السلام الوهیت خویش را مطرح ساخت.

امام صادق علیه السلام در جای دیگری ابوالخطاب را کافر و دروغگو خواندند (قاضی نعمان، ج ۱۳۸۳، ص ۵۰). وقتی به آن حضرت خبر دادند که ابوالخطاب به نقل از شما می‌گوید: «اذا عرفت الحق فاعمل ما شئت»، حضرت ضمن لعن وی، او را دروغگو خواندند (صدقوق، ج ۱۳۷۹، ص ۳۸۸).

در جای دیگر نیز فریب‌کاری ابوالخطاب را به یکی از یاران خویش گوشزد کردند و از وی خواستند تا شیعیان را در این خصوص آگاه سازد (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۹۵). دستور حضرت به آگاه‌سازی شیعیان در واقع، به منظور رسوسازی ابوالخطاب بوده است.

جعل روایات غالیانه توسط ابوالخطاب، که به منظور فریب دادن شیعیان صورت می‌گرفت سبب شد امام صادق علیه السلام گاهی به دروغ بودن روایات ابوالخطاب اشاره کنند. وقتی یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام

روایات نقل شده از ابوالخطاب را برای ایشان بیان کرد، حضرت همه آن روایات و سخنان را تکذیب کردند (همان، ص ۲۹۴).

در حدیثی دیگر، خطاب به عنیسه بن مصعب، سخن ابوالخطاب را مبنی بر اینکه حضرت علم غیب می داند، با سوگند رد کردند و فرمودند: به خدایی که جز او خدایی نیست، (علم غیب) نمی دانم (همان، ص ۲۹۲). بدون شک، امام در این حدیث، علم غیب به همه چیز (علم غیب مطلق) را انکار کردند، و گرنه علم غیب نسبت به برخی از امور و خبرهای غیبی که از رسول خدا و توسط اجداد آن حضرت به ایشان رسیده، قابل انکار نیست. آن حضرت سپس در ضمن همین حدیث، به دو نمونه از حوادث روزمره زندگی اشاره دارند و ضمن بیان این دو نمونه، بر عدم آگاهی خویش از این امور تأکید کردند (همان، ص ۲۹۲). امام صادق در همین حدیث، ادعاهای افراطی ابوالخطاب را مبنی بر اینکه علم سرشاری به وی اعطا شده و او محروم اسرار اهل بیت است با جدیت رد کردند. (همان) و بدین سان، وی را دروغگو خوانندند. امام صادق در تفسیر آیه «هُلْ أَنْيَكُمْ عَلَىٰ مِنْ تَنَزَّلَ الشَّيَاطِينُ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَاكِ أُثِيمٍ» (شعراء: ۲۲۱-۲۲۲)، به معرفی هفت نفر از غالیان و از جمله ابوالخطاب اشاره کردند (صدق، ص ۴۰۳). به نظر می رسد روایتی که کشی نقل کرده، مؤید همین مطلب است. در این روایت، امام صادق می فرمایند: به خدا قسم، شیطان بر ابوالخطاب وارد شد و به او وعده پیروزی داد (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۳۰۳).

در حدیثی دیگر، امام صادق به وجود غالیانی دروغگو در همه دوره های زندگی امامان و تأثیرات منفی آنان اشاره کردند و ابوالخطاب را از دروغگویان زمان خویش معرفی کردند (همان، ص ۳۰۵). روایات متعددی وجود دارد که نشان می دهد ابوالخطاب معتقد بوده نماز مغرب را تا زمانی که ستارگان در آسمان ظاهر نشده اند، نمی توان خواند. او این سخن را به دروغ به امام صادق نسبت می داد و امام صادق او را در این عقیده تکذیب کردند (همان، ص ۲۲۸؛ صدق، بی تا، ج ۱، ص ۲۰؛ طوسی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۳).

وجود روایات متعددی که در آنها امام صادق ابوالخطاب را دروغگو خوانند و تکذیب کردند، بدون شک به منظور رسواسازی این غالی سرشناس بوده است.

د. لعن ابوالخطاب: لعن از سوی خداوند به معنای دوری از رحمت و سعادت الهی است، و درخواست لعن از طرف لاعنین (غیر خدا) درخواست دوری لعن شوندگان از رحمت و سعادت است (طباطبائی، ج ۱، ص ۳۹۰). بدون شک، لعن غلات یکی از روش های سخت گیرانه درباره آنها

بوده است. توجه به روایاتی که امام صادق ع درباره ابوالخطاب بیان کرده‌اند، نشان می‌دهد این غالی سرشناس بارها از سوی امام صادق ع لعن شده است.

در یک نمونه، امام صادق ع ابوالخطاب را لعن کردند و فرمودند: او مرا ایستاده و نشسته و بر بسترم ترساند (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۹۰). شکی نیست ترسی که امام ع از آن سخن می‌گویند، ترس از خداست؛ چراکه ابوالخطاب مدعی الوهیت امام صادق ع شده بود. شاید امام ع از این ترس داشتند که باید به سرعت چنین ادعایی را انکار کنند، و گرنه مشمول خشم و غضب الهی واقع می‌شوند. در جای دیگر، وقتی به آن حضرت خبر دادند که ابوالخطاب از زبان شما گفته است: «وقتی حق را شناختی هر کاری می‌توانی انجام دهی!» حضرت ضمن انکار این سخن، ابوالخطاب را لعن کردند و فرمودند: به خدا قسم، من به او این‌گونه نگفته‌ام...» (صدقه، ۱۳۷۹، ص ۳۸۸؛ قاضی نعمان، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۵۰).

قاضی نعمان مغربی اشاره دارد که امام صادق ع در جمع شیعیانشان به لعن و برائت از ابوالخطاب پرداختند و در این‌باره، نامه‌ای نوشتند و به مناطق گوناگون ارسال کردند (قاضی نعمان، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۵۰). این روش امام صادق ع در برخورد با ابوالخطاب نشان می‌دهد که آن حضرت خواستار آگاهی شیعیان از لعن ابوالخطاب بوده‌اند.

در نمونه‌ای دیگر، امام صادق ع ضمن تأکید بر صفات بشری خویش، از سخنان ابوالخطاب برائت جستند و او را لعن کردند (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۲۶).

وقتی میسر از همراهی ابوالخطاب و یارانش (قبل از انحراف) با شیعیان سخن گفت، حضرت درحالی که تکیه داده بودند، دستاشان را به سوی آسمان بلند کردند و فرمودند: لعنت خدا و ملاتکه و همه مردم بر ابوالخطاب! (همان، ص ۲۹۶) امام صادق ع پس از دعا برای لعن ابوالخطاب از خداوند درخواست کردند که خداوند گرمی آهن را به او بچشاند (همان، ص ۲۹۰). در واقع، جایگاه موجّه ابوالخطاب نزد شیعیان سبب شد امام صادق ع با تأکیدات فراوان، وی را لعن کنند تا کسی در این زمینه شک نداشته باشد.

کثرت لعن ابوالخطاب و یاران وی از زبان امام صادق ع و انتشار آن سبب شد پیروان وی به توجیه این لعن‌ها بپردازند و در صدد رفع این نقص برآیند. آنها لعن امام صادق ع را تنها ظاهری می‌دانستند و معتقد بودند: ابوعبدالله (امام صادق ع) در باطن، مخالفان ما را اراده کرده است و اینکه او (امام) ابوالخطاب را لعن کرد، مقصودش ابوالخطاب قاتدة بن دعامة بصری است؛ فقیه اهل بصره که نزد امام

باقر و امام صادق می‌آمد (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۱۹، ص ۳۰۰). وقتی این خبر به امام صادق رسید، حضرت سوگند یاد کردند که مقصود من محمدين ملاصد بن ابی زینب اجدع برآد بنده بنی اسد (ابوالخطاب) است. خداوند او و یارانش و شکنندگان در این امر و کسانی را که می‌گویند من مقصود دیگری داشته‌ام... لعنت کند (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص ۵۵).

دقت در لعن و نفرین‌های صادرشده از سوی امام صادق می‌رساند که آن حضرت تلاش داشتند با تأکید بر لعن ابوالخطاب و مشخص کردن دقیق مقصود خویش، جلوی هرگونه تأولی را در این زمینه بگیرند.

امام صادق حتی پس از قتل ابوالخطاب، احتمالاً به منظور روشنگری و آگاهی‌بخشی و یا ترساندن یارانشان از افتادن در ورطه هلاکت، به لعن ابوالخطاب و یارانش ادامه دادند و خواستار دوری آنها از رحمت الهی شدند (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۹۳). در نقل کشی آمده است: امام صادق فرمودند: خداوند ابوالخطاب و کسانی را که با وی به قتل رسیدند و هر کس از آنها باقی مانده و هر کس در قلبش نسبت به آنها ترحمی داشته باشد لعنت کند (همان، ص ۲۹۵).

ه. تکفیر ابوالخطاب: در بسیاری از روایات، شرک به خدا و کفر از جمله بزرگ‌ترین گناهان و بلکه در رأس گناهان کبیره (اکبر الكبائر) معروف شده است (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۸۵). بنابراین، نسبت شرک و کفر به غالیان، در واقع نشان‌دهنده انحراف جدی آنها به شمار می‌آید. امام صادق در روایتی ضمن لعن ابوالخطاب، او را کافر، فاسق و مشرکی معروفی کردند که در عذاب با فرعون همنشین است (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۹۶).

و در جای دیگر، او را کافر و دروغگو خواندند (قاضی نعمان، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۵۰). در این زمینه، تأکید حضرت بر دروغگو بودن و کافر بودن ابوالخطاب، که هم در صدر و هم در ذیل کلام حضرت تکرار شده، نشان‌دهنده شدت انحراف ابوالخطاب و شدت ضدیت امام صادق با وی است.

وقتی به امام صادق خبر دادند که ابوالخطاب از قول شما نقل کرده که مقصود از «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَسَخْدَهُ» در آیه «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَسَخْدَهُ اشْمَأْزَتْهُ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبِّشِرُونَ» (زمرا: ۴۵) این است که اگر حضرت علی بهنهایی یاد شود دلهای کسانی که ایمان ندارند پریشان می‌شود... حضرت سه مرتبه فرمودند: کسی که چنین عقیده‌ای را اظهار کند، مشرک است (صفار، ۱۴۰۴، ص ۳۶). امام در این حدیث- با جدیت و تأکید- به شرک کسانی اشاره دارند که با برداشت نادرست از آیه قرآن، تصور می‌کردند مقصود از «الله» در این آیه، حضرت علی است.

و. مخالفت با اباحتی گری ابوالخطاب و یارانش: امام صادق^ع با برهانی عقلی، به منظور رد عقیده ابوالخطاب و سایر غالیانی که اهل اباحتی گری بودند، و به تأویل برخی از واجبات و محرمات می‌پرداختند، خطاب به آنها فرمودند: شما معتقدید: شراب و قمار و بتها و تیرهای قمار، «مردانی» هستند، اما خداوند هرگز مخلوقاتش (انسانها) را با چیزهایی که نمی‌دانند، خطاب نمی‌کند (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۹۱). حضرت در این کلام، در حقیقت، این‌گونه استدلال می‌کنند که خداوند در قرآن به این امور (شراب و قمار و بتها و تیرهای قمار) اشاره کرده، و آنها را پلیدی شمرده و از مردم خواسته است از آنها خودداری کنند. اگر بر اساس گفته شما، اموری همچون شراب و قمار نام مردانی باشند، پس خداوند انسانها را با چیزهایی خطاب کرده و از آنها خودداری از اموری را خواسته است که آنها با آن امور آشناشی ندارند و آن را نمی‌دانند.

استناد ابوالخطاب و پیروانش به حدیث «اذا عرفت فاعمل ما شئت» سبب شد امام صادق^ع در روایتی به تبیین دقیق سخن خود پردازند. حضرت فرمودند: «انما قلت: اذا عرفت فاعمل ما شئت من قليل الخير او كثيره فانه يقبل منك» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۴۶۴). در این حدیث، امام^ع به تصحیح یک اندیشه باطل، که مبنای اباحتی گری غلات بود، پرداختند و معرفت را شرط لازم -نه شرط کافی - برای قبولی اعمال دانستند.

۲. ب Roxور امام موسی بن جعفر^ع با ابوالخطاب

امام موسی کاظم^ع در دو نمونه به روشنگری در خصوص ابوالخطاب پرداختند:

اول مربوط به زمان حیات پدرشان امام صادق^ع است که امام موسی بن جعفر^ع هنوز به امامت نرسیده بودند. در آن زمان، حضرت با اشاره پدرشان امام صادق^ع و در پاسخ به خواسته یکی از یارانشان به نام عیسی شلقان، که در خصوص ابوالخطاب سؤال کرده بود، به روشنگری در خصوص این شخصیت غالی پرداختند و فرمودند: «ابوالخطاب از کسانی است که ایمان عاریهای داشته و خداوند این ایمان را از وی سلب کرده است» (همان، ص ۴۱۸؛ ابن شهرآشوب، ج ۴، ۱۳۷۶، ص ۲۹۳). احتمالاً در مراحل اولیه انحراف ابوالخطاب و اعلام برائت از وی توسط امام صادق^ع بعضًا این سؤال برای برخی از یاران آن حضرت پیش می‌آمد که چگونه امام صادق^ع یک بار به دوستی او سفارش می‌کنند و بار دیگر از وی برائت می‌جویند؟ و امام موسی بن جعفر^ع که در این زمان، در سنین خردسالی بودند، به منظور رفع این تردید، به ایمان عاریهای ابوالخطاب اشاره کردند.

دوم روایتی است که در زمان امام کاظم از ایشان نقل شده است. در این روایت، حضرت علاوه بر اشاره به دروغگویی بنان، مغیره بن سعید و محمدبن بشیر، به دروغگویی ابوالخطاب نیز اشاره کردند و بیان داشتند: هیچ کس جرئت ندارد عملآ بر ما دروغ بیند، مگر اینکه خداوند حرارت آهن را به او خواهد چشاند. بنان (بیان بن سمعان) بر علی بن حسین، مغیره بن سعید بر امام باقر، و ابوالخطاب بر پدرم دروغ می‌بستند و خداوند داغی آهن را بر ایشان چشاند...» (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۴۸۳). توجه به مفاد این روایات، مؤید آن است که امام موسی بن جعفر علاوه بر رسوسازی سایر غالیان، بر رسوسازی ابوالخطاب به عنوان سرشناس‌ترین غالی دوران ائمه، تأکید دارد.

۳. برخورد امام رضا با ابوالخطاب و خطابیه

امام رضا در حدیثی ابوالخطاب را شخصیتی آزارسان به امام صادق معرفی کردند (همان، ۵۵۴). در روایتی دیگر، امام رضا ضمن اشاره به غلو محمدبن فرات و دروغ بستان‌های وی بر امام، به غالیان پیشین و از جمله به ابوالخطاب اشاره می‌کند (همان، ص ۳۰۳). اشاره به نام «ابوالخطاب» در این روایات، در حقیقت، اشاره به نادرستی باورهای غالیانه اوست و به نوعی، رسوسازی وی و پیروانش محسوب می‌شود.

امام رضا به منظور مقابله با احادیث جعلی ابوالخطاب و دیگر غالیان، در جواب درخواست یونس بن عبد الرحمن، که به عراق سفر کرده و کتاب‌های اصحاب ائمه را گرفته و از روی آنها نسخه‌برداری کرده بود و از حضرت می‌خواست که آن احادیث را بررسی کند، تعداد زیادی از آن احادیث را جعلی خواندند و نسبت آنها به امام صادق را انکار کردند و با قاطعیت بر نقش ابوالخطاب در این زمینه، تأکید کردند. سپس حضرت به دروغ بستان ابوالخطاب بر امام صادق تصویر کردند و ابوالخطاب و کسانی را که با حیله‌گری و مخفی‌کاری، احادیث دروغ را در کتب اصحاب امام صادق جای می‌دهند لعن کردند (همان، ص ۲۲۴).

امام رضا در روایتی دیگر، به یکی از دروغهایی که ابوالخطاب بر امام صادق بسته بود، اشاره کردند. حضرت می‌فرمایند: ابوالخطاب اهل کوفه را فاسد کرد؛ آنها نماز مغرب را به تأخیر می‌اندازند (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۳).

این شیوه برخورد نشانگر تلاش امام رضا در بی‌ثمر کردن اقدامات ابوالخطاب به‌ویژه در جعل حدیث، بوده است. در حدیثی امام رضا همراهی ابوالخطاب و یونس بن ظییان را در عذاب متذکر

شدند (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۳۶۴). اشاره امام رضا به همراهی یونس بن طبیان و ابوالخطاب و یاران این دو در بدترین عذاب‌ها، در واقع، مبارزه با غالیانی است که در خط ابوالخطاب قرار دارند.

۴. برخورد امام جواد با خطابیه

در یک نمونه امام جواد ضمن لعن ابوالخطاب، به غالیانی همچون ابوالغمرو، جعفرین واقد و هاشم بن ابی هاشم اشاره و آنان را مبلغان اندیشه‌های ابوالخطاب معرفی کردند. آن حضرت علاوه بر لعن ابوالخطاب، آن دو و هر کس را که دعوت آنان را قبول کند، لعن کردند و در ادامه، علی بن مهزیار را بر لعن آن دو ترغیب کردند و آنها را معلوم - از طرف خداوند - خواندند. سپس به روایتی از رسول خدا اشاره کردند که حضرت فرمودند: هر کس از لعن کسی که خداوند او را لعن کرده است خوداری کند، لunct خداوند بر او باد (همان، ص ۵۲۹). معرفی این افراد به عنوان «کسانی که در خط فکری ابوالخطاب هستند»، می‌توانست رسوایی بزرگی برای آنان باشد؛ چراکه - همانگونه که ذکر شد - ابوالخطاب از زمان امام صادق به بعد توسط هریک از امامان لعن شده، فریب‌کار و دروغ‌گو معرفی گردیده و از شیعیان درخواست شده است از همتشینی با وی خوداری کنند. امام جواد با اشاره به همفکری آنان با ابوالخطاب تلاش داشتند از تأثیرات مخرب اندیشه‌های غالیانه بکاهند.

۵. برخورد امام زمان با ابوالخطاب و خطابیه

حضرت حجت در توقيعی، ضمن لعن ابوالخطاب و اصحابش، از همتشینی با همفکران ایشان نهی کردند (صدق، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۴۸۵).

در توقيع دیگری که از امام زمان و به دست محمدبن عثمان عمُری منتشر شده، آن حضرت ضمن لعن ابوالخطاب و اصحابش، خودشان و پدرانش را به عنوان برائت‌کنندگان از آنها معرفی کردند. حضرت می‌فرمایند: «اما ابوالخطاب محمدبن ابی زینب اجدع، پس او و اصحاب او همه معلوم هستند، و تو با آنها که عقیده اینان را دارند، نشست و برخاست مکن؛ زیرا من از آنها بیزارم و پدران من هم از آنها بیزار بوده‌ام» (همان، ج ۲، ص ۴۸۲ - ۴۸۵؛ طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۹۰ - ۲۹۳). حضرت حجت در این توقيع، ضمن لعن ابوالخطاب و پیروانش، به منظور جلوگیری از گسترش اندیشه‌های غالیانه آنان، یاران خویش را از همراهی با آنها نهی کردند و با اعلان بیزاری خویش از ابوالخطاب و خطابیه، شدت تنفر خویش را از آنان اعلام نمودند.

نتیجه‌گیری

بررسی منابع گوناگون نشان می‌دهد محمد بن ملاصد اسلی، مشهور به «ابوالخطاب» از سرشناس‌ترین و تأثیرگذارین غالیان دوران امامان^{۲۷} بوده است. وی هرچند در ابتدای امر، از اصحاب امام صادق^{۲۸} و محل ثوق آن حضرت محسوب می‌شد، اما سرانجام به دام غلو افتاد و عقاید افراطی و غالیانه‌ای از جمله نبوت و الوهیت ائمه اطهار^{۲۹}، امامت و الوهیت خویش و اباحری گری را بیان و تبلیغ کرد. وی از غالیان شیاد و فریب‌کاری بود که با شیوه‌های گوناگون در صدد فریب یاران امام صادق^{۳۰} بوده و با توجه به جایگاه خویش نزد آن حضرت، موفق شد برخی از شیعیان را با عقاید غالیانه خویش همراه سازد. جریان غالیانه‌ای که او پی‌ریزی کرد تا مدت‌ها تداوم یافت و برخی از اصحاب ائمه^{۳۱} را گرفتار خویش ساخت. امام صادق^{۳۲} از همان ابتدای انحراف وی، به مقابله با این شخصیت غالی و باورهای غالیانه او پرداختند و تلاش کردند با استفاده از شیوه‌های گوناگون، از جمله برائت از او، نهی شیعیان از همنشینی با او، رسوسازی او، مخالفت با اباحری گری او، و تکفیر او، شیعیان خویش را از افتادن در دام عقاید غالیانه وی نگه دارند و جلوی تأثیرات مخرب اندیشه‌های غالیانه او را سد کنند. بیشترین برخورد با این شخصیت غالی توسط امام صادق^{۳۳} صورت گرفت. تداوم جریان فکری ابوالخطاب در سایر ادوار امامت، سبب شد سایر ائمه^{۳۴} نیز به نوعی، به مقابله با این شخصیت غالی و جریان فکری متاثر از وی پردازند و با معرفی این جریان انحرافی به شیعیان خویش، جلوی تأثیرات مخرب آن را بگیرند. برخورد امامان^{۳۵} با ابوالخطاب و جریان فکری متاثر از وی سبب شده است امروزه کسی در انحراف ابوالخطاب و نادرستی باورهای غالیانه او شکی نداشته باشد.

منابع

- ابن ابی الحدید(۱۳۷۸ق)، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، [بی جا]، دار الكتب العربية.
- ابن اثیر، عزالدین(۱۳۸۵ق)، الكامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر.
- ابن شهرآشوب(۱۳۷۶ق)، المناقب، نجف، المکتبة الحیدریه.
- ابن غضائی، احمد(۱۴۲۲ق)، رجال ابن الغضائی، قم، دارالحدیث.
- ابن ندیم، محمدبن اسحاق(۱۳۵۰ق)، الفهرست، تحقیق رضا تجدد، تهران، امیرکبیر.
- اسفراینی، ابوالمظفر طاهرین محمد، [بی تا]، التبصیر فی الدین، قاهره، المکتب الازھر للتراث.
- اشعری، ابوالحسن(۱۴۰۰ق)، مقالات الاسلامین، ج سوم، آلمان، فراینس شتاين.
- اشعری قمی، سعدبن عبدالله، (۱۳۶۰ق)، المقالات و الفرق، ج دوم، بی جا، علمی و فرهنگی.
- اندلسی، ابن حزم[بی تا]، الفصل فی الملل و الاھواء و النحل، بیروت، دار الكتب العلمیة.
- باراشر- آریه کوفسکی، «شعائر و عقاید مذهب نصیریه در کتاب المعارف»(۱۳۸۸ش)، ترجمه سید احمد حسینی، مجموعه مقالات همایش بین المللی تشیع و خاورشناسان، به کوشش محمد رضا بارانی، موسسه انتشارات خاکریز.
- براقی، حسین(۱۴۰۷ق)، تاریخ الكوفه، ج اول، بیروت، دار الاصوات.
- برقی، احمدبن محمد(۱۳۴۲ق)، رجال البرقی، تهران، دانشگاه تهران.
- جرجانی، میر سید شریف(۱۴۱۲ق)، التعیریفات، ج چهارم، تهران، ناصرخسرو.
- جندي، عبدالحليم(۱۳۹۷ق)، الامام جعفر الصادق، قاهره، المجلس الاعلى للنشرion الاسلامیه.
- حلی، ابن داود(۱۳۹۲ق)، رجال ابن داود، قم، منشورات رضی.
- حلی، حسن بن یوسف(۱۴۱۷ق)، خلاصه الاقوال، ج اول، بی جا، موسسه نشر الفقاہه.
- خوئی، سید ابوالقاسم(۱۴۱۳ق)، معجم رجال الحديث، ج پنجم، [بی جا]، [بی نا].
- دینوری، ابن قبیه[بی تا]، المعارف، قاهره، دار المعارف.
- سبحانی، جعفر[بی تا]، بحوث فی الملل و النحل، قم، مؤسسة النشر الاسلامی.
- سبحانی، جعفر(۱۴۱۴ق)، کلیات فی علم الرجال، ج سوم، قم، جامعه مدرسین.
- سمعانی، عبدالکریم(۱۳۸۲ق)، الانساب، حیدر آباد، مجلس دائرة المعارف العثمانیه.
- شهرستانی، محمدبن عبدالکریم(۱۳۶۴ق)، الملل و النحل، ج سوم، قم، شریف رضی.
- شیبی، کامل مصطفی(۱۹۸۲م)، الصلة بین التصوف و التشیع، ج سوم، بیروت، دارالاندلس.
- صدقوق، محمدبن علی(۱۴۰۳ق)، الخصال، قم، جامعه مدرسین.
- (۱۴۰۵ق)، کمال الدین و تمام النعمه، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین.
- (۱۳۷۹ش)، معانی الاخبار، قم، جامعه مدرسین.

- [بی‌تا]، من لا يحضره الفقيه، قم، جامعه مدرسین.
- صفار، محمدبن حسن(٤٠٤ق)، بصائر الدرجات، قم، مكتبة آیت الله مرعشی نجفی.
- طباطبایی، محمد حسین(٤١٧ق)، تفسیر المیزان، چ پنجم، قم، جامعه مدرسین.
- طبرسی، احمدبن علی(٣٨٦ق)، احتجاج، نجف، دار النعمان.
- طبرسی، فضل بن حسن(٤١٧ق)، اعلام الوری باعلام الهدی، قم، آل البيت.
- طبری، محمدبن جریربن رستم(٤١٤١ق)، دلائل الامامة، قم، بعثت.
- طوسی، محمدبن حسن(٣٤٨ق)، اختیار معرفة الرجال(رجال کشی)، مشهد، دانشگاه مشهد.
- (٣٩٠)، استبصار، چ سوم، تهران، اسلامیه.
- (٣٦٥)، تهذیب الاحکام، تهران، دار الكتب الاسلامیه.
- (٤١٥ق)، رجال طوسی، قم، جامعه مدرسین.
- (٤١٧ق)، العدة في اصول الفقه، قم، ستاره.
- الاصول الستة عشر(٤٠٥ق)، چ دوم، قم، دارالشیستری للمطبوعات.
- قاضی عبدالجبار [بی‌تا]، ثبیت دلائل النبوة، قاهره، دارالمصطفی.
- قاضی نعمان(٣٨٣ق)، دعائم الاسلام، قاهره، دارالمعارف.
- کاوند، علیرضا، «شخصیت شناسی ابوالخطاب»، حدیث اندیشه، ش ٥ و ٦، ص ٩٣-١١٢.
- کلینی، محمدبن یعقوب(٣٦٢)، الکافی، تهران، اسلامیه.
- ابن شهرآشوب، محمدبن علی (٣٧٩)، مناقب آل ابی طالب، قم، علامه.
- مجلسی، محمد باقر، (٣٦٣)، بحارالأنوار، تهران، اسلامیه.
- قدسی، مطهربن طاهر [بی‌تا]، البناء و التاریخ، بور سعید، مکتبة الثقافة الدينیة.
- موسی بجنوردی، کاظم(٣٧٢)، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- نجاشی، احمدبن علی(٤١٦ق)، رجال النجاشی، چ پنجم، قم، جامعه مدرسین.
- نوبختی، حسن بن موسی (٤٠٤ق)، فرق الشیعة، چ دوم، بیروت، دارالا ضواء.
- نويری، احمدبن عبدالوهاب (٤٢٣ق)، نهایة الأرب، قاهره، دار الكتب و الوثائق القومیة.